

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مبحث «ضد»

یکی از مباحث مهم علم اصول، بحث ضد است. عنوان این بحث در کلمات اصولی‌ها به این نحو است که آیا امر به يك شيء اقتضای نهی از ضد آن شيء را دارد یا خیر؟ اگر مولی امر به نماز کرد، آیا خود امر به نماز مقتضی نهی از ترك نماز - که ضد نماز است - هست یا خیر؟

معمولاً عنوان بحث این چنین بوده است و آخوند هم بحث را این چنین مطرح می‌کنند، ولی حقیقت بحث يك مطلب وسیعتری است و آن این است که: آیا بین وجوب يك شيء و حرمت ضد آن شيء، ملازمه در کار است یا خیر؟ چنانچه يك شيء، واجب باشد - چه این که وجوب آن از راه امر که يك دليل لفظی است باشد یا از راه دليل لبی مثل اجماع باشد - آیا بین وجوب این شيء و حرمت ضد آن شيء ملازمه در کار است یا خیر؟ و این بحث حقیقی است.

اقوال مختلف نسبت به ضد عام

ضد عام، همان نقیض و ترك است. نماز ضد عام آن ترك نماز است و هکذا روزه و حج ... و از این جهت آن را عام می‌گویند که ضد برای هر چیزی است.

نسبت به ضد عام بین اصولی‌ها 5 قول وجود دارد:

قول اول: نفی الاقتضاء رأساً: یعنی وجوب شيء، اقتضای حرمت ترك آن شيء را ندارد. جمهور معتزله و کثیری از اشاعره قائل به این نظریه هستند. مرحوم صاحب معالم در این که امر به شيء، حرمت ترك شيء را اقتضاء دارد مسئله را مسلم می‌گیرند که در اصل اقتضاء هیچ بحثی نیست و بحث در کیفیت اقتضاء است. ولی شیخ انصاری در تقریرات این را رد کرده‌اند که در اصل اقتضاء هم بحث است.

قول دوم: وجوب شيء مقتضی حرمت ترك آن شيء است به نحو عینیت؛ یعنی: امر به شيء و وجوب شيء به دلالت مطابقی بر حرمت ضد عام دلالت دارد.

قول سوم: اقتضاء به نحو تضمن، یعنی: امر به شيء مقتضی نهی از ضد عام است به نحو دلالت تضمنی به طوری که می‌گویند: وجوب، يك ماهیت مركب دارد که طلب الفعل مع المنع من الترك است.

قول چهارم: اقتضاء به نحو التزام لفظی، یعنی: امر به شیء اقتضاء دارد نهی از ضدّ عام را به دلالت التزامی لفظی.

قول پنجم: اقتضاء به نحو التزام عقلی، یعنی: عقل می‌گوید بین وجوب شیء و حرمت ضدّ عام، ملازمه در کار است.

در ضدّ خاصّ هم همین اقوال به استثناء قول به تضمّن (قول سوّم) است؛ علاوه اینکه دو قول دیگر در ضدّ خاصّ وجود دارد که در ضدّ عام مطرح نبود: يك قول، قول صاحب مقابیس است و قول دیگر قول شیخ بهایی است که بعداً ذکر می‌شود.

أمر أوّل: در بیان مقصود از «اقتضاء»

لفظ «اقتضاء» که در محلّ نزاع آمده است اطلاق دارد، یعنی: اقتضاء به هر نحوی و کیفیتی که می‌خواهد باشد؛ چه به نحو دلالت مطابقی (عینیت)، و چه به نحو دلالت تضمّنی، و چه به نحو دلالت التزامی، و چه به نحو اقتضای لفظی و چه به نحو اقتضای عقلی. پس لفظ اقتضاء اعمّ از اینها است.

و این‌که آخوند این مطلب را ذکر می‌کند که اقتضاء به نحو اعمّ است، سه جهت دارد:

جهت اوّل: اینکه هیچ‌یک از اصولی‌ها محلّ نزاع را مقید نکرده است، بلکه همه گفته‌اند: «آیا امر به شیء، مقتضی نهی از ضدّ است» که این اقتضاء را هیچ کس مقید به اقتضاء لفظی ... نکرده است. بنابراین چون لفظ اقتضاء در عنوان نزاع، مطلق است پس لفظ اقتضاء اعمّ از اینها است.

جهت دوّم: اگر اقتضاء را به نحو اعمّ بیان نکنیم، بسیاری از اقوال ذکر شده از محلّ نزاع خارج می‌شود؛ پس باید اقتضاء، اعمّ باشد تا شامل همه اقوال بشود.

جهت سوّم: ما يك قاعده‌ای داریم به این بیان که عموم و خصوص محلّ نزاع وابسته به عموم و خصوص غرضی است که از بحث داریم. ما دنبال این هستیم که آیا می‌توان از راهی، حرمت ضدّ را از وجوب شیء بدست آورد و این غرض ما اعمّ ماست و لذا نتیجه می‌گیریم که محلّ نزاع (اقتضاء) هم باید اعمّ باشد.

نکته: مراد از ضدّ در این بحث، مطلق معاند و منافی است. به عبارت دیگر: مراد از ضدّ در این بحث، معنای لغوی آن است که معنای لغوی هم شامل ضدّ اصطلاحی و هم شامل نقیضین می‌شود.

در اصطلاح فلسفه و منطق، ضدّان دو امر وجودی هستند که ... در مقابل این ضدّ اصطلاحی، نقیضین است که یکی وجودی و دیگری عدمی است. پس ضدّ در بحث ما اعمّ از ضدّ اصطلاحی است، و مراد معنای لغوی آن است.

أمر دوّم

غرض از طرح این امر، پاسخ از يك شبهه است و آن اینکه: کثیری از افرادی که قائلند که امر به شیء، مقتضی نهی از ضدّ خاصّ است (ضدّ خاص: امری که عنوان وجودی را دارد و ضدّیت هم دارد مثل خوردن و خوابیدن ...)، از راه مسئله مقدّمیت وارد شده‌اند، یعنی گفته‌اند: طلب احد الضدّین مقدّمه است برای ترك ضدّ دیگر؛ و یا برعکس یعنی: ترك احد الضدّین عنوان

مقدمه را برای انجام ضدّ دیگر دارد.

آخوند در این امر دوّم می‌خواهد مسئله مقدّمیت را ردّ بکند. ابتدا این توهّم مقدّمیت را بیان می‌کنند که مراد از مقدّمیت چیست و سپس به ردّ و ابطال آن می‌پردازند.

قائلین به مقدّمیت، دو مقدمه برای مقصود خودشان گفته‌اند تا مقصودشان روشن شود و آن این‌که:

1- مقدمه اوّل: هر ضدّی مانع از ضدّ دیگر است، مثل سواد که مانع بیاض است و بالعکس.

2- مقدمه دوّم: عدم المانع از اجزاء علّت تامه است. هر معلولی علّت تامّه دارد. اگر سواد بخواهد موجود شود، به علّت تامه نیاز دارد. علّت تامه هم اجزایی دارد و یکی از اجزاء علّت تامه عدم المانع است.

نتیجه: عدم يك ضدّ از اجزاء علّت تامه برای وجود ضدّ دیگر است. مثل این‌که عدم البیاض مقدّمه است برای وجود سواد.

با این دو مقدمه نتیجه می‌گیرند که عدم هر ضدّی مقدمه برای وجود ضدّ دیگر است.

در مانحن‌فیه هم می‌گویند: نماز واجب است و ازاله نجاست از مسجد، ضدّ خاص برای نماز است؛ پس بین این دو تضادّ است، یعنی: ازاله نجاست یا نماز، هر کدام مانع برای دیگری است. پس اگر بخواهد نماز، واجب باشد عدم ازاله نجاست مقدمه برای وجوب نماز است یا عدم صلاة مقدمه برای وجوب ازاله نجاست است.

اینها بر اساس مقدّمیت چنین می‌گویند: با تبیین مقدّمیت ضدّ خاص، بحث ضدّ از صغریات بحث مقدّمه واجب می‌شود که مقدّمه واجب، واجب است؛ یعنی: عدم صلاة، مقدمه برای وجوب ازاله نجاست است و مقدمه واجب هم واجب است، پس عدم صلاة واجب است؛ و وقتی عدم صلاة واجب شد پس خود صلاة حرام می‌شود. پس ثابت شد که امر به شیء، حرمت ضدّ خاص را اقتضاء دارد.

آخوند این استدلال و بیان را فاسد می‌دانند و دو وجه در ابطال آن بیان می‌کنند:

نکته: این‌جا بین محشین کفایه اختلاف است و بعضی‌ها از عبارت آخوند، سه دلیل و وجه را استفاده کرده‌اند و برخی دو وجه را. گفتیم: ظاهر عبارت آخوند، دو وجه است؛ ولی آخوند برای وجه اوّل تشبیه به نقیضین را به عنوان مؤید ذکر می‌کنند. و لذا بعضی‌ها این تشبیه را يك وجه دیگری برای ردّ مقدّمیت دانسته‌اند.

وجه اوّل: وجدانا وقتی دو ضدّ را با یکدیگر بررسی کنیم، عدم ضدّ از مقدّمات وجود ضدّ دیگر؛ نیست بلکه در يك رتبه واحد قرار گرفته‌اند و در عرض هم هستند، در حالی که مقدّمه آن است که قبل از ذی‌المقدمه باشد.

برای این‌که این مسئله وجدانی روشن شود بحث را می‌بریم روی متناقضین که تقابل آنها شدیدتر از ضدّین است. در نقیضین مسئله مقدّمیت مطرح نیست به اینکه عدم یکی از دو نقیض، مقدّمه برای تحقق نقیض دیگر باشد، و امکان ندارد که عدم عدم زید مقدمه برای وجود زید باشد. که عدم زید، نقیض وجود زید است. ، زیرا عدم عدم زید همان زید است و يك شیء نمی‌تواند مقدمه برای خودش باشد؛ بلکه این دو در يك رتبه و در عرض یکدیگر هستند. با توجه به این‌که نقیضین هم عین مسئله ضدّین است، بنابراین همان‌طوری که عدم أحد النقیضین مقدمه برای نقیض دیگر قرار نمی‌گیرد در متضادین هم همین‌طور است

و مثلاً ترك نماز مقدمه برای ازاله نیست، بلکه ترك صلاة و ازاله در رتبه واحد هستند و هیچ‌کدام تقدّم و تأخّر بر یکدیگر ندارند و در عرض هم هستند.

وجه دوم: اگر بخواهیم این مسئله را بپذیریم دور لازم می‌آید و این دور را آخوند از صاحب هدایة المسترشدين گرفته است. آخوند می‌فرماید: شما می‌گویید: عدم نماز مقدمه است برای ازاله، زیرا بین نماز و ازاله تضادّ و تمناع وجود دارد. أمّا تمناع دوطرفه است، یعنی: اگر عدم نماز، مقدمه برای ازاله باشد؛ خود ازاله هم مقدمه برای عدم نماز است؛ زیرا اگر عدم يك ضدّ مقدمه برای ضدّ دیگر باشد، - بر اساس تمناع بین ضدّین - خود ضدّ دیگر هم مقدمه برای عدم آن ضدّ می‌شود و هذا دور، والدور باطل.

پس آخوند دو بیان آوردند که مسئله مقدمیت در کار نیست و چنین نیست که عدم يك ضدّ مقدمه برای وجود ضدّ دیگر باشد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ